

شاهنامه تبلور نیاز اجتماعی و سیاسی عصر سامانیان

سارا اخروی^۱

جواد هروی^۲

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۹/۱۶

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۷/۰۷

چکیده:

شاهنامه میراث فاخر شعر و تاریخ نگاری ایرانی است که می‌توان آن را، بازنویسی منظوم تاریخ پیشینیان دانست. این اثر سترگ بیش از هر چیز، مشتمل بر روایات ملی تاریخ ایران و مبتنی بر روایات اساطیری و تاریخی ایرانیان است که از زمان‌های باستان گردآوری و در دوران سامانیان تنظیم یافته است. در این پژوهش، تلاش بر بررسی تحلیلی تأثیرات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی عصر فردوسی بر آفرینش شاهنامه، بر مبنای جریان فکری شاهنامه نویسی منشور از عصر ساسانی تا شاهنامه سرائی منظوم در دوره سامانی است. هدف فردوسی تعالی بخشیدن به هویت ایرانی در پیوند با گذشته‌ی ایران باستان است. او با زبانی روان و گویا، شور و شعور اجتماعی را مشتاقانه در جهت خردورزی و پاسداشت هویت سیاسی و اخلاقی بر می‌انگیزاند تا این روایات راستین تاریخی، در منظر عام باور شده و با حرارت حماسی محفوظ بماند.

علل بروز و تداوم این جریان تاریخی به ویژه پرداختن فردوسی به میراث فرهنگی ایران باستان در قالب نظم شاهنامه، بیان مسئله در پژوهش حاضر می‌باشد. همانگونه که این تحقیق مترصد پاسخگوئی به این سوال اساسی است که شاهنامه را ثمره کدام بستر فکری میتوان دانست و چه شرایط اجتماعی و سیاسی موجب سرایش آن شد؟

روش تحقیق در این مقاله، تحلیلی-توصیفی و مبتنی بر روایات تاریخی است.

کلید واژه ها: خداینامه، شاهنامه سرائی، عصر سامانیان، فردوسی.

^۱ - دانشجوی دکتری تاریخ ایران باستان، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

saraokhravi90@gmail.com

^۲ - دانشیار گروه تاریخ واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران mr.javadheravi@gmail.com

مقدمه

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

شاهنامه حاصل اندیشه ای برخاسته از ژرفنای تاریخ ایران است. برای شناخت روزگاری که این اثر در آن تولد یافت، می‌بایست تاریخ را شکافت و در دل آن نفوذ کرد تا بتوان اندیشه ای را که شاهنامه در پی شناساندن آن است درک نمود. تبلور این اثر به قلم فردوسی نه از سر تصادف که از سر اندیشه، بینش و رسالتی سترگ در طی قرونی است که ایرانیان در پی تصور واحدی از هویت ملی و ایرانی خویش داشتند.

ورود اعراب نومسلمان به ایران محرکی ساده در ایجاد چنین اثری بود. اما این همه‌ی ماجرا نیست. این ستمی بزرگ و ظلمی عظیم بر جان و روح ایرانی است که شاهنامه را دستاورد مبارزه با تازیان و یا ترکان بدانند. ایران قرن چهارم ه.ق / دهم میلادی، ایرانی اندیشمند، خردورز و شیفته‌ی دانایی و دانش پروری است. عصر رودکی ها، فردوسی ها، فارابی ها، ابن سیناها، بیرونی ها و بسیاری دیگر از برجستگان فکری و علمی است و اینهمه نه از سر تصادف بلکه از سر اندیشه، تفکر و باوری استوار است که رسالتی فرهنگی و اجتماعی را در پیش گرفته و تا سر منزل مقصود از تلاش و کوشش باز نایستاده است.

این پژوهش برآنست تا با تحلیل آنچه که اسناد و منابع تاریخی از این رسالت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایرانیان در اختیار می‌گذارند را بررسی نموده و به نتیجه ای روشن معطوف کند. مسئله اصلی در پژوهش حاضر بررسی این نکته است که چه ارتباطی میان روزگار سامانیان با دوران ایران باستان وجود دارد که فردوسی در صدد اتصال آنها برآمده است؟

اهداف این تحقیق نیز مبتنی بر تنویر عصر سامانی و روشن ساختن این موضوع خواهد بود که فضای قرن چهارم هجری به ویژه در سرزمینهای شرقی و خراسان بزرگ؛ تمهیدات لازم بر پدید آمدن شاهکاری چون شاهنامه را فراهم نموده بود و نظم حکیم فردوسی یک اثر تصادفی نیست.

پرسش اساسی در این پژوهش آنست که چرا نظم شاهنامه در روزگار آل سامان صورت گرفت؟ و اقدامات و تلاشهای این خاندان در راستای این رستاخیز فرهنگی چه بوده است؟

فرضیات مطروحه در پژوهش حاضر نیز بدین قرار است که سرایش شاهنامه ملهم از افکار و آرائی بود که در بلاد شرقی دنیای اسلام متأثر از روحیات میهنی و سرشت ایران باستان شکل گرفت و به نگارش درآمد. شکوفایی فرهنگی و علمی عصر سامانی و خصوصاً تبلور شاهنامه نویسی به نثر و

طلوع هویت ایرانی در قالب شاهنامه ای منظوم را می‌توان برخاسته از جریان و بستری دانست که سرچشمه‌های آن را می‌بایست در سده‌های پیش‌تر در سرزمینهای شرقی جستجو نمود.

روش تحقیق در این نوشتار توصیفی-تحلیلی است و با تکیه بر منابع اصلی این دوره تلاش دارد تا به تبیین زمینه‌های اجتماعی و سیاسی عصر سامانی که موثر بر ظهور منظومه ای تاریخی بود بپردازد. مآخذ مرتبط با این موضوع نیز که به تبیین زمانه و عصر نگارش شاهنامه قرار گرفته اند مورد بررسی واقع شده است.

نگاهی بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران از خداینامه تا شاهنامه:

« باید دانست که حقیقت تاریخ خبر دادن از اجتماع انسانی، یعنی اجتماع جهان و کیفیاتی است که بر طبیعت این اجتماع عارض می‌شود، چون: توحش، و همزیستی، و عصبیت‌ها، و انواع جهانگشایی‌های بشر و چیرگی گروهی بر گروه دیگر، و آنچه از این عصبیت‌ها و چیرگی‌ها ایجاد میشود مانند: تشکیل سلطنت و دولت و مراتب و درجات آن و آنچه بشر در پرتو کوشش و کار خویش بدست می‌آورد؛ چون پیشه‌ها و معاش و دانش‌ها و هنرها و دیگر عادات و احوالی که در نتیجه طبیعت این اجتماع روی میدهد» (ابن خلدون، ۱۳۹۸: ۶۴/۱). حال که موضوع اساسی تاریخ، چیزی جز بررسی تحولات روحی انسانها و نحوه‌ی تغییرپذیری آنها نیست، پس باید خصوصیات خلقی و آدابی حیات آنان را درک نمود (شعبانی، ۱۳۹۴: ۸). درک جایگاه حقیقی انسان آفریننده فرهنگ و تمدن، بدون بررسی شرایط اجتماعی و سیاسی روزگارش امکان پذیر نمی‌باشد. حال شاهنامه، حماسه‌ی ملی ایرانیان و دستاورد سده‌ی چهارم ه.ق را نمی‌توان جدای از تحلیل تحولات زمانه بررسی نمود.

کنون گر شدی آگه از روزگار روان و خرد بادت آموزگار

(فردوسی، ۱۳۹۶: ۲۲۴/۱)

« بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که حوادث و تغییرات عمیق اجتماعی در خلق و ایجاد حماسه ملی بی‌تاثیر نبوده بلکه در تشدید و بسط آن سخت موثر افتاده است» (مرتسولف، ۱۳۹۰: ۱۴۴). بنای هر اثری عظیم در جهان فرهنگ، علل و انگیزه‌های ظاهری و باطنی را داراست (زریاب خویی، ۱۳۸۵: ۲۲۱) که شرایط سیاسی و اجتماعی در بروز این علل تاثیر شگرفی داشته است. بدین منظور در اینجا، تلاش می‌گردد تا به روشن نمودن اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر فردوسی پرداخته شود.

سامانیان از ماوراءالنهر برخاستند و نیای آنان سامان، زمیندار یا دهقانی بود که از بلخ برخاست (هروی، ۱۳۷۱: ۳۴). خاندانی ایرانی تبار که نسب به یکی از قصابات شرق خراسان به نام سامان داشتند. در برخی منابع آمده است که وجه تسمیه سامانیان از دیه سامان، روستایی نزدیک سمرقند، گرفته شده است (منه‌اج سراج، ۱۳۸۹: ۲۰۱/۱). برخی محققان نیز ادعا می‌کنند که این نام مأخوذ از اسم دهی در اطراف بلخ یا ترمذ است (فرای، ۱۳۹۴: ۱۱۹). همچنین ذکر شده است که سامانیان تبار از خاندان اشرفی بهرام چوبین دارند (فرای، ۱۳۹۴: ۱۱۹؛ ریاحی، ۱۳۸۰: ۳۸). گرچه بسیاری بر این باورند که چنین تبارنامه‌ای صرفاً جهت کسب مقبولیت عامه و مشروعیت یافتن حکومت این سلسله از طریق فرهی ایزدی ساخته و پرداخته شده است. اما این موضوع نیازمند تأمل و بررسی بیشتری است تا صحت و سقم آن آشکار گردد. نسب و تبار دودمان آل سامان، به سامان خدات نیای بزرگ این سلسله باز می‌گشت. سامان خدات، در زمره‌ی بزرگان محلی و صاحب نفوذ در ناحیه‌ی ماوراءالنهر به شمار می‌رفت. اجدادش پیش از اسلام، حکام ماوراءالنهر و بعد از اسلام، صاحب لشکر بودند (هروی، ۱۳۹۳: ۱۲۲ و ۱۲۳). آنچه بسیار جالب توجه است، شباهت نام نیای دوسلسله یعنی «ساسان خدات» و «سامان خدات» و سیاست‌هایی است که سامانیان در راستای پیشبرد اهداف خود درپیش گرفتند.

ساسان، نیای سلسله ساسانی، موبدی برخاسته از معبد آناهیتا در استخر بود (طبری، ۱۳۹۴: ۵۸۰/۲؛ کریستنسن، ۱۳۹۵: ۵۹) و براساس گفته‌ی برخی از منابع، چوپانی در ناحیه شرق بود (فردوسی، ۱۳۹۶: ۳۴۴/۳؛ ثعالی، ۱۳۸۵: ۲۲۱).

چو دارا به رزم اندرون کشته شده‌ی دوده را روز برگشته شد
 پسر بُد مَر او را یکی شادکام خردمند و جنگی و ساسان به نام
 پدر را بر آن گونه چون کشته دید سر بخت ایرانیان گشته دید
 از آن لشکر روم بگریخت اوی به دام بلا در نیاویخت اوی
 به هندوستان در به زاری بمردز ساسان یکی کودکی ماند خُرد
 بُدن هم نشان تا چهارم پسر همی نام ساسانش کردی پدر
 شبانان بُدندی اگر ساروان همه رخته در رنج در کاروان
 چو کهتر پسر سوی بابک رسید به دشت آمد و سر شبانش بدید
 بدو گفت: مزدورت آید به کار که ایدر گذارد به بد روزگار

بپذرفت بدبخت را سر شبان‌همی داشت با رنج روز و شبان
 چو شد کارگر مرد، آمد پسندشبان سرشبان گشت بر گوسپند
 (فردوسی، ۱۳۹۶: ۳/۳۴۴)

ساسان پیش از این نیز نامی آشنا در سرزمین‌های شرقی امپراتوری اشکانی بوده است. این نام بر روی سفال نوشته‌های نسا (در جنوب ترکمنستان امروزی) نیز دیده می‌شود (دیاکونف، ۱۳۸۳: ۱۰۱ و ۱۰۳ و ۱۰۷). از سویی نام یکی از فرمانروایان دودمان هندو- پارسی که در شرق قلمرو اشکانیان حکومت می‌نمود، ساسان بود. همچنین بر روی سکه‌های این خاندان زمیندار پارسی که امپراتوری هندو- پارسی را در دوران شاهنشاهی اشکانی ایجاد کرده بود، نام ساسان دیده می‌شود (بیوار، ۱۹۹۲: ۲۹۲).

نفوذ خاندان‌های اشکانی در امپراتوری ساسانی غیر قابل انکار است و همواره کشمکش‌ها و برخوردهای فراوانی میان این خاندان‌ها با یکدیگر و با خاندان شاهی ساسانی بر سر بدست‌گیری قدرت دیده می‌شود. در واقع در به قدرت رسیدن هر شاه ساسانی حمایت‌ها و مخالفت‌های یکی از خاندان‌های پارسی مشاهده می‌شود. از مواردی که می‌توان تأثیر و نفوذ این خاندان‌ها در امپراتوری ساسانی دانست، همکاری خاندان مهران اشکانی با خسرو انوشیروان در اجرای اصلاحات او است (Maksymiuk, 2015 163-176). این خاندان امتیاز خود را از پادشاه پیشین پارت داشت و یکی از هفت خاندان برجسته نجبا به شمار می‌رفت (کریستنسن، ۱۳۸۵: ۵۲). خاندان مهران همانند دیگر خاندان‌های کهن، از پایه‌های اصلی دولت ساسانی بودند که جایگاه ممتازی در ساختار سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی کشور داشتند و صاحب مناصب کشوری و لشکری بودند (گیلانی، ۱۳۹۴: ۱۸۰). اشاره به خاندان مهران از آن رو حائز اهمیت است که بهرام چوبینی که سامانیان خود را از تبار او معرفی می‌کنند از همین خاندان پر نفوذ مهران پارسی است (کریستنسن، ۱۳۹۵: ۳۱۷). بهرام چوبین فرمانده هرمز چهارم و شاه ایران در سال ۵۹۰ - ۵۹۱ م بود. او پسر بهرام گشنسپ از خاندان مهران، یکی از هفت خاندان بزرگ در دوره ساسانی بود (Shahbazi 2012, 514).

سواری سرافزار و مهتر پرست	یکی کهتری باشدش دوردست
به گرد سرش جعد مویی چو مشک	به بالا دراز و بد اندام خشک
سیه چرده و تندگوی و سترگ	سخن آور و جلد و بینی بزرگ
هم از پهلوانانش باشد نسب.	جهانجوی چوبینه دارد لقب

(فردوسی، ۱۳۹۶: ۴/۸۱۶)

اعضای خاندان اشکانی مهران، از نیمه‌ی دوم قرن پنجم در دربار ساسانی نقش مهمی را ایفا نمودند (Maksymiuk, 2015; 163). شواهد مکتوب نقش فوق العاده خاندان مهران را در دوره زمامداری خسروانوشیروان ثابت می‌کند. این خاندان در دستگاه کشوری و لشگری این خسرو حضوری وافر دارد. فردوسی از ایزد گشنسب مهرانی، از وزیران خسرو، به مثابه یکی از عالی ترین مقامات دربار خسرو انوشیروان یاد می‌کند (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۱۵۶). لازم به ذکر است او قسمت پادشاهی خسرو انوشیروان را بسیار فراتر از شاهنامه ابومنصوری و غررالسیر ثعالبی گسترش داده است و فردوسی برای تکمیل پادشاهی انوشیروان پس از دوره تدوین نخست شاهنامه، از منابع دیگری نیز بهره گرفته بود (غفوری، ۱۳۹۷: ۵۰۷) که نام آنها در الفهرست اینگونه آمده است :

۱- عهد انوشیروان به پسرش هرمز ۲- عهد انوشیروان به خاندانش ۳- عهد انوشیروان به پسرش (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۵۵۹). جالب تر آنکه در همین دوران (خسرو انوشیروان) است که تدوین خدای نامه ها آغاز گردید. گویا در پس چنین فعالیت فرهنگی، جریان فکری عظیمی نهفته است. تدوین خدای نامه ها را می‌توان تلاشی در راستای یکپارچگی تصور ملی و ایرانی از هویت خویشتن در مرزهای یک جغرافیای ناهمگن، با غنای فرهنگی ناشی از تنوع قومیت ها، زبان ها و گویش ها دانست. استمرار چنین جریان فکری و تثبیت آن در قرون ابتدایی اسلام نیازمند وجود فضایی امن در چهارچوب سیاستی مبتنی بر تساهل و تسامح بود. چنین فضایی در نهایت در دوران آل سامان از تبار آل مهران فراهم گردید.

تلاش امیران آل سامان موجب گردید تا ایشان جایگاه شهریار آرمانی در فرهنگ را بر خودار شوند. کوشش برای بدست آوردن فرهی ایزدی از طریق انتساب به بهرام چوبین، و تلاش برای بدست آوردن مقبولیت عامه از طریق تسامح و تساهل دینی و امتزاج فرهنگ ایرانی و اسلامی، سامانیان را در جایگاه شهریاران نژاده‌ی ایرانی بر تارک تاریخ ایران اسلامی ماندگار ساخت.

تاثیر دولت سامانیان در تبیین جایگاه نوین فرهنگی ایرانیان به ویژه برای پارسی زبانان، بسیار گسترده تر از آن است که بخواهیم این دوره را هم ردیف سایر دولتهای مقارن و یا حتی پیش و پس از آن فرض کنیم (هروی، ۱۳۹۳: ۷۴). یک محقق پیش از اینکه، مطالعه‌ی دوران سامانی را آغاز کند، در همان گام اول، اگر به درستی هدایت نشود، در پیچ و خم سؤالاتی چون خراسان بزرگ کجاست؟

شامل چه مرزهایی می‌شود؟ ماوراءالنهر کجاست؟ و چه پیوستگی با خراسان دارد؟ اصلاً با خراسان مرتبط و پیوسته است؟ گرفتار خواهد شد. هنوز نیز با گذشت هزار سال از آن روزگار، به درستی سیمای برخی از نواحی قلمروی سیاسی سامانیان و تأثیر و تأثر متقابل میان ولایات اطراف، و مرکزیت آن روشن نیست. مناقشه ای که در میان مورخان قدیم بر سر وجه تسمیه‌ی خراسان وجود داشت، هنوز لاینحل است و به روشنی تعریف جامعی از مرزهای خراسان بزرگ در دست نداریم. گذشته از آن، احتمال این حوزه بر خوارزم در شمال و تا سیستان در جنوب نیز مشخص نشده است (هروی، ۱۳۹۳: ۷۷). در میان محققان معاصر بعضی خراسان را به همان معنای پارسی باستان، یعنی سرزمین‌های شرقی، در نظر گرفته‌اند که در اوایل قرون میانه به طور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در شرق کویر لوت تا رشته کوه‌های هند واقع بودند، اطلاق می‌شد. بنابراین سرزمین ماوراءالنهر در شمال شرق را نیز در این تعریف، داخل در محدوده‌ی خراسان می‌دانند (Le Strange, 1873: 382).

آسیای میانه در دوره‌ی پیش از اسلام زیر سلطه‌ی نظام بسته‌ی ساسانیان نبود. دبیران، روحانیان (مانوی، عیسوی، بودایی و زردستی) و اهل قلم از حیث نفوذ در جامعه برابری بیشتری داشتند؛ زیرا جامعه‌ی ماوراءالنهر بیشتر جامعه‌ی ای سوداگر بود؛ برخلاف جامعه‌ی ایران که دارای سلسله مراتب اجتماعی و طبقات منفصل بود، بنابراین ماوراءالنهر پیش از ایران برای پیدایی یک جامعه‌ی تساوی خواه زمینه داشت (فرای، ۱۳۹۴: ۱۲۸). پیوند قطعی میان خراسان قدیم و ماوراءالنهر، در عهد سامانیان حاصل شد. غنای عظیم فرهنگی و تمدنی خراسان، هنگامی که با موقعیت استراتژیک و ترانزیتی ماوراءالنهر درآمیخته شد، و از یک قطب محلی به دایره‌ی جهانی پا را فراتر گذاشت، رستاخیز بی‌مانندی را در تاریخ فرهنگ و تمدن بشری حاصل کرد (هروی، ۱۳۹۳: ۸۱). اتحاد عناصر گوناگون در ماوراءالنهر توسط سامانیان و تبدیل آنها به ملتی واحد از بسیاری جهات به معجزه شباهت داشت، چنانکه گویی وحدت ایران و فرهنگ آن در آسیای میانه صورت گرفت. از این گذشته، شالوده‌ی این وحدت، اسلام بود و سامانیان نشان دادند که فرهنگ ایران باستان می‌تواند با اسلام سازگار باشد و این بزرگترین خدمت سامانیان به عالم اسلام و البته ایران بوده است (فرای، ۱۳۹۴: ۱۴۰). به همین خاطر بود که «رنسانس ایرانی» در ماوراءالنهر آغاز گردید. اگر «رنسانس» را به معنی نوزایی گذشته بشماریم ممکن است ما را به بیراهه بکشاند، زیرا این تحول، رنسانس ایرانی_اسلامی بود که در روزگار سامانی نشو و نما پیدا کرد (همانجا، ۱۳۹۴: ۱۲۸).

برخی محققان اذعان دارند که امیران سامانی برای احیای حاکمیت ایرانی برای بستر سازی در این زمینه تلاش کردند و در این مورد دو نوع تدبیر را به مرحله‌ی اجرا گذاشتند: یکی تدابیر نظری و دیگری اقدامات عملی. در زمینه‌ی نظری مهمترین کاری که می‌توانستند انجام دهند، تقویت مبانی اندیشه نظام پادشاهی در نزد افکار عمومی جامعه بود که به دو صورت انجام شد:

الف) ترویج اندیشه‌ی سیاسی عصر ساسانی: نخستین اقدام برای بستر سازی یک جریان فکری، نگارش کتب و متون درباره‌ی آن اندیشه است. امیران سامانی نیز برای بستر سازی به منظور احیای ایران به ترجمه و تحریر متون کهن عصر ساسانی از پهلوی یا عربی به پارسی دری پرداختند. از جمله مهمترین متونی که در قالب عادی نوشته شد و می‌توانست اندیشه‌های عصر ساسانی را ترویج کند؛ کلیله و دمنه و سندباد نامه بود.

ب) تربیات درباری: پس از تحکیم مبانی نظری، با تقلید عملی و اقتدا به سیره‌ی شهسواران ساسانی، به تقویت و تکمیل آن پرداختند (رحمتی، ۱۳۹۴: ۶۲ و ۶۳).

سامانیان از بسیاری جهات به ساسانیان شباهت داشتند. ساخت دولت سامانی نیز این نکته را تأیید می‌کند، زیرا در منابع مربوط به دوره سامانی سه طبقه‌ی اندیشمند جامعه ساسانی به وضوح قابل تشخیص است: طبقه دبیران، ادیبان و علمای دینی (فرای، ۱۳۹۴: ۱۲۸ و ۱۲۹). عصر سامانیان را می‌توان بازتاب عظمت عصر ساسانیان و نخستین جلوه از روح ایرانی بعد از اسلام دانست که در نوع خود بسیار قابل تأمل است. حتی برخی وظیفه‌ی سامانیان را همچون ساسانیان، پاسداری از تمدن ایرانی به شمار آورده‌اند. چنین اصول مشترک و مشابه میان سامانیان و ساسانیان را می‌توان از مبانی اساسی در احیاء نگرشهای بنیادین مظاهر ملی و میهنی دانست (هروی، ۱۳۸۵: ۵).

امیران سامانی توجه شایسته‌ای به دانشمندان و ادیبان داشتند و به تشویق آنان می‌پرداختند. اهتمام امرای سامانی به نهضت علمی، ایشان را برآن می‌داشت تا در در اوقات مشخص مجالس علمی تشکیل دهند. بزرگداشت دانشمندان و ادیبان محدود به مقامات رسمی نبود، بلکه در میان عموم مردم نیز دیده می‌شد. مردم به علما خوش آمد می‌گفتند و به پیشوازشان بیرون می‌آمدند. وقتی از مراتب فضل عالمی باخبر می‌شدند، به جد می‌کوشیدند او را به دیار خود منتقل کنند. همچنین بعضی توانگران بی آنکه تردیدی به خود راه دهند، بخش اعظم یا تمام ثروتشان را صرف علما می‌کردند (ذنون ثامری، ۱۳۹۴: ۳۶). حکایت زیر درین باب شایسته توجه است:

«آورده اند که روزی از روزها ملازمان، مشاوران و سرداران امیر اسماعیل سامانی پس از مدتی که از امارت او سپری شد، فرصت را مناسب دیدند و به او گله و شکایت کردند که چرا در نحوه‌ی مراودات و مکاتبات خویش، همانند روزگار قبل از امیری رفتار می‌کنند. در حالی که او فرمانروای خراسان و ماوراءالنهر است. بهتر است تا در عملکرد خود نسبت به اطرافیان، رعیت و مردم تجدید نظر کند تا برخوردار از ابهت زمامداری گردد و کسوت و صلابت فرمانروایی بر او زینده تر شود. زیرا که هیبت یک حاکم به رفتار پرعصابت و متکبرانه نسبت به مردم و پیرامونیان است و هر چه سنگین تر رفتار کند، احترام و هیبتش نزد خلق بیشتر می‌شود. امیر اسماعیل، ضمن سپاس از این که این نکته را به او به صراحت گفته اند، به مضمونی آنان را چنین خطاب کرد:

صاحب جامه را بین، جامه چیست دید می‌باید درون جامه کیست

ظاهر زیبا نمی‌آید به کار حرفی از معنا اگر داری بیار

پس در برابر شکایت اطرافیان خویش، چنین استدلال کرد که: چون خداوند، ما را حرمت و رفعت بخشیده است، بر ماست که دوستان و یاران و رعیت خویش را نیز جلال و رفعت دهیم. اگر به این نحو عمل کنیم اخلاص دیگران نسبت به ما افزایش یافته و از خوار شدن خویش نزد همگان اجتناب می‌کنیم.» (هروی، ۱۳۹۰: ۲۷ و ۲۸).

به دنبال مساعی فرمانروایان دولت سامانی و سیاستهای مدبرانه در قبال تجدید خاطره‌ی ایران باستان، نگاه‌ها به سوی گذشته‌ی درخشان ایران خیره می‌گردد تا شاهنامه پردازی نیز احیاء گردد و از ابوالمؤید بلخی، عماره مروزی، دقیقی، آغاز و در شاهنامه‌ی فردوسی به کمال خود میرسد. از این رو، اگر فردوسی را «فرزند دوران آفرینش» بخوانیم، سخنی به گزاف نگفته ایم. در همان زمان که ابوریحان بیرونی در هندوستان سرگرم بررسی دانش و فلسفه‌ی هند بود و بر پایه‌ی ژرف‌ترین بینش فلسفی، کتاب «تحقیق ماللهند» خود را می‌آفرید، ابن سینا نیز بررسی خود را از سراسر فلسفه و دانش یونان به انجام رساند و «شفا» آفریده شد، و کمی پیش از این دو، فردوسی همچون بالاترین پژوهنده‌ی فرهنگ و فلسفه ایران باستان، داد آموختن را پرداخته بود (ثاقب فر، ۱۳۸۷: ۵۸). لذا در عصر نگارش دانشنامه‌های بزرگ، شاهنامه نیز همچون دانشنامه‌ی عظیم، متضمن بسیاری از نکات انسانی، اخلاقی و تاریخی می‌گردد که در این روزگار متبلور گشته بود (هروی، ۱۳۸۵: ۶).

حکیم طوس در شاهنامه به دهقان، آزاده، دهقان آزاده و دهقان نژاد اشاره دارد و آزاده در ایران عصر فردوسی به معنای ایرانی اصیل است که وابستگی معنوی با ایران باستان دارد و از آزاداندیشی و

روشن بینی و جوانمردی نیز بهره مند است (ثواقب، ۱۳۹۳: ۸). در شاهنامه، دهقان از یک سو برابر با آزاده به معنای ایرانی، و از دیگر سو همسنگ و هم تراز با موبد، به معنای حافظ و راوی داستان‌های باستان آمده است (خالقی مطلق، ۱۳۹۶: ۱۲۷). بر اساس دیدگاه دیویدسون، دهقانان و موبدان در زمان فردوسی نگهدارنده اسناد شفاهی بودند (مرتسولف، ۱۳۹۰: ۱۵۱). در ابیات زیر از فردوسی واژه دهقان، دقیقاً در معنای ایرانی در مقابل واژگان ترک و تازی به کار گرفته شده است:

از ایران و از ترک و از تازیان	نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود	سخن‌ها بکردار بازی بود
(فردوسی، ۱۳۹۶: ۱۰۸۵/۲)	

از آنجا که اصطلاح دهقان در اسناد دوره‌های نخستین ساسانی دیده نمی‌شود، بلکه گهگاه در کتاب‌های پهلوی (سده‌ی نهم میلادی)، و به فراوانی در توصیفات سازمان اداری ساسانی در منابع متقدم اسلامی به کار رفته است، دهقانان همچون طبقه‌ای اجتماعی در پی اصلاحات ارضی روزگار خسرو یکم (۵۳۱-۵۷۹ م) پدید آمدند. بر پایه نوشته‌ی ثعالبی، خسرو پادشاه آینده را چنین هشدار داده است: «دهقانی را پاس دار، همچنان که پادشاهی را پاس می‌داری، که این دو برادرانند، و نیای دور ما هوشنگ هم پادشاه و هم دهقان بود» (تفضلی، ۱۳۸۷: ۵۱).

دهقانان اغلب زمیندار عادی و کشاورز بودند و بسیاری از آنان املاک وسیعی داشتند، که به طور موروثی مأمور و مسئول اداره نواحی روستایی، جمع‌آوری مالیات و سربازگیری نیز بودند. به این ترتیب اینان ستون فقرات جامعه‌ی ایرانی را تشکیل می‌دادند (شهبازی، ۱۳۹۰: ۳۲). در دوران اسلامی نیز نفوذ محلی خود را حفظ کرده و جزء طبقه اشرف و بزرگان کشور و در زمره توانگران بوده و اغلب در کار حکام عرب دخالت می‌کرده‌اند (صفا، ۱۳۸۴: ۶۲). بنا به اشاره «مقدمه قدیم شاهنامه» ایشان در پیش از اسلام نفوذ قابل ملاحظه‌ای داشتند و از سیاست عصر ساسانی آگاه بودند: «این نامه را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد که این پادشاهی بدست ایشان بود و از کار و رفتار و از نیک و بد و از کم و بیش ایشان دانند، پس ما را به گفتار ایشان باید رفت پس آنچه از ایشان یافتیم از نامه‌های ایشان گرد کردیم» (قزوینی، ۱۳۱۳: ۴۴). از مطالعه در احوال این گروه چنین برمی‌آید که روایات و یادگارهای تاریخی ایران را با دقت و مراقبت فراوان حفظ می‌کرده‌اند (صفا، ۱۳۸۴: ۶۲). بنابراین دهقانان طبقه‌ای بودند که بیش از دیگر طبقات جامعه به آرمان‌ها و سنت‌های ایران باستان پایبند و از آداب و آیین‌های گذشته ایرانی حراست می‌کردند تا از مستحیل شدن فرهنگ

ایرانی جلوگیری کنند. این خاندان ها به دانش اهمیت زیادی می دادند تا آنجا که بانوی یاد شده در آغاز داستان بیژن و منیژه که همسر فردوسی بدان اشاره می نماید، قادر به نواختن چنگ بود و از این رو بی گمان فردی فرهیخته بود، احتمالاً او نیز از خانواده ای دهقان بود و تربیت در این خاندان ها شامل دختران نیز می شد و سواد خواندن و نوشتن و تعلیم برخی هنرهای زیبا را در برمی گرفت (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱۷۹).

در قرن چهارم ه.ق بسیاری از خاندان های قدیم ایرانی به صورت پراکنده در ماوراءالنهر و خراسان بسر می برده اند و از میان آنان افراد مشهوری چون ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، احمد بن سهل و فردوسی برخاستند و در تاریخ ایران نامدار گشتند (ستوده، ۱۳۷۴: ۳۴۶). چنانچه در مقدمه ی ابومنصوری نیز آمده است: « دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزنانگان و جهان دیدگان از شهرها بیاورد و چاکر او ابومنصور المعمری به فرمان او نامه کرد و کس فرستاد به شهرهای خراسان و هوشیاران از آنجا بیاورد از هر جای » (محمدی، ۱۳۸۷: ۵۹). بنابراین امرای سامانی دهقانان را همواره مورد اکرام خود قرار می دادند و این امر سبب شد تا بسیاری از رسوم قدیم تثبیت گردند (ستوده، ۱۳۷۴: ۳۴۶). فردوسی نیز به یکی از این خاندان های دهقان تعلق داشت که مسلماً از محیط آن روزگار خراسان تاثیر زیادی پذیرفته بود. شخصیت فردوسی، و روح ملی اثرش، در مرحله ی نخست بر آگاهی شاعر و سپس محیطی که نبوغ او پرورش یافت، استوار بود (Khaleghi-Motlagh, 1999; 22).

طوس، محل تولد فردوسی، ناحیه ای باستانی از استان بزرگ خراسان، بخش اصلی و مهم شهریاری و شاهزاده نشین های پارتی (اشکانی) را تشکیل می داده است و بسیاری از سرداران و نقش ورزان در روایت های نیمه تاریخی و تاریخ سنتی و نیز پهلوانان نامدار حماسه ی ملی ایران، وابسته به خاندان های سرشناس فرمانروا در این ناحیه بوده اند (دوستخواه، ۱۳۸۴: ۱۵). طوس ناحیه ای غنی و حاصلخیز بود و شامل چندین شهر بزرگ از جمله رودکان، نوقان و طبران می شد (شهبازی، ۱۳۹۰: ۴۶). در این شهر پیروان مذاهب گوناگون به آسودگی و آزادی می زیستند. برای نمونه یکی از چهارتن موبدانی که در تدوین شاهنامه ی ابومنصوری سهیم بودند، آذربرزین از مردم طوس بود. اینکه ابومنصور شاهنامه منثور خود را در این شهر فراهم آورده، و بعد از او دقیقی، فردوسی و اسدی سراینندگان منظومه های حماسی، هر سه تن از مردم این شهر بوده اند، دلیل بارزی بر رواج روحیه ایران دوستی و علاقه به خاطرات باستانی در این شهر است (ریاحی، ۱۳۸۰: ۷۰). از این روی، شهر

طوس آتشکده‌ی عشق به ایران و فرهنگ ایرانی بود و این از بخت بلند ایران و ایرانیان است که حکیم و شاعر بزرگ در چنین شهری می‌زیست و تنها در چنین فضایی بود که می‌توانست شاهکار جاودان خویش را بیافریند (ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۸).

با این همه آل سامان فضای تساهل و تسامح را فراهم آورد که آغوش امنی برای پذیرایی از اهل علم و فرهنگ باشد. این تبار که گویا دغدغه پیشرفت و تعریف واحدی از هویت ملی و ایرانی بودن را داشت، سیاست نیاکانش در عصر ملوک الطوائفی اشکانیان و هخامنشیان را در پیش گرفت. لذا آنان دریافته بودند که سیاست مدارا تنها راهی است که می‌توان جغرافیای ناهمگن ایران را به یگانگی رساند. گردآوری خداینامه‌ها از سراسر قلمرو ایران رسالتی بود که در عصر سامانیان به ثمر رسید. آن زمان که در عهد خسرو انوشیروان تلاش‌ها برای گردآوری خداینامه‌ها به عنوان نشانی از خردمندی ایرانیان در عرصه هزاران سال زندگی در این فلات پر فراز و نشیب صورت گرفت، رسالت آغاز گردید. تدوین نهایی خداینامه‌ها در زمان یزدگرد سوم مصادف با ورود اعراب و فروپاشی امپراتوری ساسانی بود. این فروپاشی سیاسی، هرگز انحطاط فرهنگی را در پی نداشت و جریان فکری آغاز شده تا رسیدن به سر منزل مقصود هرگز از تلاش باز نایستاد.

این بستر با تغییر سیاست‌های حاکم، خود را به صورت‌های گوناگون نشان می‌داد اما همانند هر جریان فکری و فرهنگی که نیاز به آرامش و امنیت دارند، می‌بایست تا مهیا شدن این شرایط منتظر بماند، تا اینکه ایرانیانی از تبار بهرام چوبین و از نسل سامان خدات بر اریکه قدرت سیاسی بنشینند و آنچه را که برای شکوفایی این جریان و رسالت فرهنگی بایسته بود، فراهم نمایند. چنانکه سرداری از دیار طوس، برخی از موبدان، دهقانان و فرزندان را گردآورد و شاهنامه‌ی ابومنصوری را به تحریر درآورد. شاهنامه‌ای که بعدها پایه و اساس شاهنامه فردوسی گردید. این رسالت بزرگ در نهایت بر عهده فردوسی دهقان زاده سپرده شد و تاریخ و هویت ملی ایرانی بدست او در کتاب شاهنامه، یادگار سی سال رنج او، به ثمر نشیند. این اثر برخلاف آنچه که تصور می‌شود صرفاً در جهت ستیز با اعراب و ترکان آفریده نشد، بلکه جریان فکری ژرف و رسالتی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌ای بود که از عهد باستان آغاز و در عهد سامانیان، از تبار بهرامیان و به دست فردوسی، به مقصود رسید:

کجا آن بزرگان ساسانیان ز بهرامیان تا به سامانیان

(فردوسی، ۱۳۹۶: ۳۴۳)

پلی میان عصر ساسانیان به روزگار سامانیان :

اندیشه و تفکر ایرانیان در بستر تاریخ، هرگز از جغرافیای این سرزمین جدا نبوده است. بر اساس آنچه که پیشتر از ابن خلدون ذکر گردید، شرایط جغرافیایی تأثیر فراوانی بر شکل‌گیری اجتماعات بشری و به تبع آن بر اندیشه و تفکر حاکم بر هر ملتی دارد (ابن خلدون، ۱۳۹۸: ۶۴/۱).

سده چهارم هجری از منظر سیاسی تبلور و تداوم اندیشه ایرانی و تلفیق آن با دیگر آراء جهان اسلام می‌باشد. فردوسی در چنین عصری از میان خانواده‌های دهقان ایرانی، دیده به جهان گشود. او از سویی میراث دار فرهنگ و اندیشه ایران و از سویی پرورده دامن فکری دنیای اسلام بود.

ظهور سامانیان در منطقه ماوراءالنهر در ایجاد چنین تلفیقی نقشی اساسی و انکارناپذیر دارد. ماوراءالنهر باستان از منظر جغرافیایی، تحت سلطه نظام طبقاتی ساسانی نبود و به سبب قرارگیری در مسیر راه‌های تجاری، کانون برخورد اندیشه‌های گوناگون قرار داشت. این محیط بر جغرافیای مدارامنشی منطبق بود. پس چنین جغرافیایی زمینه ساز جامعه‌ای تسامح‌خواه در عصر سامانی را فراهم گردید. سامانیان با ایجاد پیوندی استوار میان ماوراءالنهر و خراسان، غنای فرهنگی و تمدنی ایران را به اوج رسانیدند و آغازگر عصر رنسانس در ایران و سرزمین‌های اسلامی شدند. از سویی با دارا بودن تبار از بهرام چوبین، به تاریخ و میراث کهن متصل بودند. این نکته مقبولیتشان را در میان توده مردم فراهم نمود. از دیگر سو، با پیروی از خلافت عباسی، مشروعیت لازم را دریافت داشتند. به راستی می‌توان ادعا نمود که این منطقه شاهد وحدت فکری ایران و اسلام در معنای حقیقی آن شد.

بلوغ اندیشه و اندیشمندی، رسالتی بود که در قرون پیشین آغاز گردید اما توسط سامانیان به ثمر نشست. امیران آل سامان به تلفیق اندیشه سیاسی ایران باستان با دوران اسلامی دست یازیدند و در فضایی مبتنی بر تساهل و تسامح فکری، دینی و قومی راه را برای بالندگی فرهنگ و دانش هموار نمودند. به نظر می‌رسد که در ایران سده چهارم هجری قمری، تکوین اندیشه ایرانی به مرحله‌ای رسیده بود که نمی‌توانست در جوار اندیشه سیاسی اسلامی موجودیت مستقلی داشته باشد. لذا سیاست سامانیان در توجه به اندیشه سیاسی ایران باستان (اندیشه ایرانشهری) و تلفیق آن با اندیشه سیاسی اسلامی مورد توجه فراوان قرار گرفت. ای بسا اگر در تفکر گذشته خود غور نمی‌کردند، این امر سبب پریشانی در اندیشه می‌شد. زیرا از منظر اندیشه، تماس حقیقی خود را با گذشته خویش از دست داده بودند. از سویی دیگر با پیشینه اندیشه سیاسی اسلامی نیز تماسی نداشتند. پس خود را در آینده‌ای موهوم می‌دیدند و دریافتند که در بی‌هویتی راه می‌پیموده‌اند. در این شرایط، علم به گذشته امری

ضروری است تا امکان طرح مشکل در آینده فراهم گردد. این امر کوششی اساسی را می‌طلبد و این همان تلاشی است که امیران سامانی به خوبی ضرورت آن را دریافتند. به دنبال مساعی فرمانروایان دولت سامانی در قبال تجدید خاطره‌ی ایران باستان، نگاه‌ها به سوی گذشته ایران باز گردید و شاهنامه پردازی رونق گرفت و با حکیم طوس به اوج خود رسید. روزگاری که از منظر سیاسی، تساهل و تسامح پیشه حاکمان این سرزمین گردید، بسترهای لازم برای ظهور و بالندگی فرهنگ و دانش فراهم گردید. در چنین شرایطی بود که اندیشه و تاریخ ایرانیان به قلم فردوسی به بالندگی رسید و آفریده شد.

ابوالقاسم فردوسی در شهری چشم بر جهان گشود که روزگاری بخش اصلی شاهزاده نشین‌های پارتی بود و بسیاری از سرداران و نقش‌آوران در روایت‌های نیمه تاریخی، تاریخ سستی و نیز پهلوانان نامدار حماسی ملی ایران وابسته به خاندان‌های سرشناس در این ناحیه بودند (دوستخواه، ۱۳۸۴: ۱۵). منطقه‌ای که در آن پیروان مذاهب گوناگون در طی قرون متمادی به آسودگی و آزادی می‌زیستند (ریاحی، ۱۳۸۰: ۷۰).

سامانیان با آگاهی از شرایط جغرافیای ناهمگن ایران، با در پیش گرفتن سیاست مدارا که از نیاکان خود به ارث برده بودند عرصه را برای ظهور تفکرات نوین فراهم آوردند. لذا در سایه امنیت و آرامشی که در چنین فضای سیاسی برقرار بود، او توانست به یگانگی و یکپارچگی خدای نامه‌ها بپردازد و نامه باستان را به نظم آورد:

سرآرم من این نامه‌ی باستان به گیتی بمانم یکی داستان

(فردوسی، ۱۳۹۶: ۲۰۳/۳)

جاودانه ساختن تاریخ در حافظه مردم آن روزگار، از طریق منظوم ساختن آن، به غایت اندیشه سیاسی ایرانیان نزدیک تر از صورت منثور آن بود. او اینچنین ایران و ایرانی را از غلتیدن در ورطه هولناک فراموشی رهانید. اندیشه ایران باستان در خداینامه‌ها یادگاری بود که در شاهنامه فردوسی به عرصه بیمرگی مبدل گشت. اندیشه سیاسی ایران باستان که پس از ورود اسلام آرام آرام کمرنگ شده بود به سوی فراموشی رهنمون می‌گشت. این اندیشه در متون منثور خداینامه‌ها موجود بود لیکن همگان را قدرت خواندن آن نبود. سنت شفاهی و به کارگیری حافظه در به یادسپاری تاریخ و اندیشه منظوم ایران باستان، اقدامی بود که ایران آن روزگار بدان نیاز وافر داشت. بنابراین فردوسی متوجه این شرایط اجتماعی شد و برای منظوم ساختن نامه باستان تلاش خود را به کار بست.

امیران سامانی برای برقراری آرمان سیاسی مورد نظرشان که همانا رهایی از بن بست اندیشه از طریق تلفیق صورت سیاسی ایرانی با شکل سیاسی اسلامی بود، نیاز عصر را به شناخت آن به خوبی دریافتند و بر آن شدند تا عصاره اندیشه‌ی دولت‌های پیشین را در خداینامه‌ها به خوبی بازگو نمایند. لذا برای دریافت چنین آرمانی نیاز بود تا نخست به اندیشه‌ها میدان حضور داده شود و سپس با صف آرای آنها در کنار یکدیگر آنان را به دفاع از مبانی خویش وادارد تا در این بین شایسته‌ترین اندیشه را به کار گیرند. به همین دلیل در این عصر بستر و فضای بسیار مناسبی برای ظهور اندیشه‌ها و تفکرات نوین فراهم آمد.

اندیشه ایران باستان در شاهنامه به عنوان چکیده و عصاره‌ای از تفکر سیاسی ایران باستان، به قلم منظوم فردوسی به این عصر معرفی شد تا در راستای آرمان سیاسی امیران سامانی قرار گیرد. عصاره این اندیشه در اثر فردوسی بدین خاطر ماندگار گردید که اگر امروز هر محققى سر تحقیق و بررسی پیرامون اندیشه سیاسی و حکومت مداری در ایران باستان را داشته باشد باید شاهنامه فردوسی را کنجکاوانه بکاود و در آن غور کند. شاهنامه غایت آن چیزی است که در ایران باستان به عنوان اندیشه‌ای سیاسی در طی اعصار جاری بوده است.

سرایش منظوم شاهنامه بر دست حکیم طوس، این امر را به اثبات می‌رساند که بی شک فردوسی بر این نکته واقف بود که تاریخ، اندیشه و خاطرات گذشته باستانی مردم ایران زمین به آرامی روی به فراموشی دارد. لذا با تکیه بر همان سنت باستانی شفاهی، مبتنی بر حفظ تاریخ در قالب نظم، آرمان‌های تاریخی، فرهنگی و ملی ایرانیان را در قالب شاهنامه‌ای منظوم تداعی گردانید:

از آن پس نمیرم که من زنده‌ام که تخم سخن را پراکنده ام
هر آن کس که دارد هُش و رای و دین پس از مرگ بر من کند آفرین

(فردوسی، ۱۳۹۶: ۱۰۲۴/۴)

در حقیقت فردوسی پیوند دهنده تاریخ شفاهی و مکتوب این سرزمین باستانی است. حکیم طوس، تاریخ و اندیشه را در لابلای ابیات و حکایات منظوم به مردمان خود بازگو نمود. فردوسی را نمی‌توان تنها به عنوان یک ادیب در آن روزگار دانست بلکه او را می‌بایست به عنوان مورخی خبره بازشناخت که براساس معیارهای حاکم در فضای فرهنگی شرق ایران در روزگار خویش، رخدادهای عصر باستان را به نظم کشیده و درپچه‌ای برای درک این رویدادها بر روی خوانندگان گشود. شاهنامه پلی استوار میان ایران عصر باستان و سده‌ی چهارم هجری است. این اثر، در فضایی که نیاز به معرفت، آگاهی و خردورزی داشت، تاریخی معرفت آفرین گردید. لذا شاهنامه پاسخی شایسته به

عطش روزگاری بود که خردورزی و تفکر نوینی را به جهت رهایی از سردرگمی و بن بست اندیشه ها، طلب می نمود. اندیشه و سامان سیاسی عصر فردوسی، او را بر آن داشت تا اندیشه ایرانیان باستان را در قالب نظم به قلم آورد تا تداعی کننده و نگارنده تاریخ، فرهنگ و تفکر ایرانیان عصر باستان در قرن چهارم هجری باشد.

نتیجه:

منابع تاریخی و متون ادبی، توأمان بر این نکته اذعان دارند که سامانیان رسالت سیاسی بزرگی را برای اқشار اجتماعی جامعه ایرانی در نظر داشتند و ریشه های این بستر را در ایران باستان دریافته بودند. در اینکه شاهنامه یک شاهکار ادبی است یا تاریخی، می توان بر شاکله استوار تاریخی آن با عنایت به مهمترین اخبار عصر باستان و طرح ظرایف منحصر بفرد آن نسبت به دیگر متون و منابع اذعان نمود. جامع ترین سند احیای سامانیان بر عصر ایران باستان، شاهنامه است. زیرا آل سامان در راستای توانمندسازی خویش همانند روزگاران باستانی ایران کوشیده اند و در این راه روح پهلوانی و حماسی اشکانی، در جغرافیای ایران شرقی را شکوفا نمودند.

در پاسخ به این سوال که آیا سامانیان تمهیدات لازم برای سرایش شاهنامه را فراهم نمودند، به قطعیت می توان پاسخی مثبت داد و تاریخ نیز گواه بر این مدعاست. سامانیان چون خواستار اعاده نظام سیاسی و اجتماعی عصر باستان گشتند، زمینه های این تحول فرهنگی را مهیا نمودند و شاهنامه مبین این واقعیت است. در پهنه عملی نیز رویکرد رستاخیز گونه آل سامان در راستای احیای خردپروری ایرانیان امری انکارناپذیر بود.

فرضیات این تحقیق به تجلی روح پهلوانی به متون شرق ایران در شاهنامه باز می گردد که عیناً در ساختار و عملکرد آل سامان متبلور شده بود. سامانیان با درک درست آراء فکری شرق ایران، زمینه های مقتضی بر سرایش حماسه ای منظوم را فراهم نمودند.

آنان سیاست تسامحی را که نیاکانشان در عصر اشکانی در پیش گرفتند را به کار بستند تا بسترهای فکری نوینی را فراهم آورند. پیشرفت در علوم گوناگون، تلاش بر نگارش، ترجمه و نسخه برداری از آثار عهد باستان و به قلم آوردن تاریخ یکپارچه ایران همگی دستاورد جریانی است که از سده های گذشته تاریخی راه پیموده است.

کتابنامه

- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۹۸). **مقدمه ابن خلدون**، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، علمی فرهنگی، ج ۱.
- ابن ندیم، محمدبن اسحاق (۱۳۸۱). **الفهرست**، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران، اساطیر .
- بیوار، الف (و دیگران) (۱۳۹۲). **تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان**، گردآوری احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ج ۳.
- پورشریعتی، پروانه (۱۳۹۸). **افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی**، ترجمه آوا واحدی نوایی، تهران، نشر نی.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۷). **جامعه ساسانی؛ ارتشتاران، دبیران، دهقانان**، ترجمه مهرداد قدرت دیزجی، تهران، نشر دانشگاهی.
- ثاقب فر، مرتضی (۱۳۸۷). **شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران**، تهران، قطره و معین.
- ثعالبی، عبدالملک بن محمد (۱۳۸۵): **شاهنامه ثعالبی**، ترجمه محمود هدایت، تهران، اساطیر.
- ثواقب، جهانبخش (۱۳۹۳): «تأثیر اوضاع عصر فردوسی بر تدوین شاهنامه»، **دوفصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان**، س ۱، ش ۱.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۶): **شاهنامه و فرهنگ ایران**، ترجمه فرهاد اصلانی و معصومه پورتقی، تهران، انتشارات محمود افشار با همکاری سخن.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶): «فردوسی»، ترجمه سجاد آیدنلو، نامه انجمن، س ۷، ش ۱.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۴): **شناخت نامه فردوسی و شاهنامه**، تهران، دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- دیاکونوف، آ. آ. - آ. لیوشیتس (۱۳۸۳): **کتیبه‌های اشکانی نسا**، ترجمه شهرام حیدرآبادیان، تهران، کلام شیدا.
- ثامری، ذنون (۱۳۹۴). **حیات علمی در روزگار سامانیان**، ترجمه جمال اشرفی، تهران، علمی و فرهنگی.
- رحمتی، محسن (۱۳۹۴). «سامانیان و احیای شاهنشاهی ایران»، **جستارهای تاریخی**، س ۶، ش ۱.
- ریاحی، محمد امین (۱۳۷۲). **سرچشمه‌های فردوسی شناسی (مجموعه نوشته‌های کهن درباره فردوسی و شاهنامه و نقد آنها)**، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ریاحی، محمد امین (۱۳۸۰). **فردوسی**، تهران، طرح نو.

زریاب خویی، عباس (۱۳۸۵). **بزم آوری دیگر**، به اهتمام سیدصادق سجادی، تهران، دایره المعارف بزرگ اسلامی.

ستوده، غلامرضا (۱۳۷۴). **نمیرم از این پس که من زنده ام (مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی)**، تهران، دانشگاه تهران.

شعبانی، رضا (۱۳۹۴). **مبانی تاریخ اجتماعی ایران**، تهران، قومس.

شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۹۰). **زندگینامه تحلیلی فردوسی**، تهران، هرمس.

صفا، ذبیح الله (۱۳۸۴). **حماسه سرایی در ایران**، تهران، امیرکبیر.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۹۴). **تاریخ طبری**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ج ۲.

غفوری، فرزین (۱۳۹۷). **سنجش منابع تاریخی شاهنامه (در پادشاهی خسرو انوشیروان)**، تهران، میراث مکتوب.

فرای، ریچارد (گردآورنده) (۱۳۹۴). **تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان**، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ج ۴.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۶). **شاهنامه**، ویرایش جلال خالقی مطلق، تهران، سخن، ج ۱-۶.

قزوینی، محمد (۱۳۱۳). «**مقدمه قدیم شاهنامه**»، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران، مطبعه مجلس.

کریستنسن، آرتور (۱۳۹۵). **ایران در زمان ساسانیان**، تهران، صدای معاصر.

کریستنسن، آرتور (۱۳۸۵). **داستان بهرام چوبین**، ترجمه منیژه احدزادگان آهنی، تهران، طهوری.

گیلانی، نجم الدین - علی اکبر کجیاف (و دیگران) (۱۳۹۴): «**نقش خاندان مهران در تحولات سیاسی**

ایران در دوران ساسانیان»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، س ۳، ش ۲.

محمدی، عباسقلی (۱۳۸۷). **مقدمه ابومنصوری**، مشهد، دانشگاه فردوسی.

مرتسولف، اولریش (۱۳۹۰). «**شاهنامه و هویت ایرانی، رازهای شاهنامه**» (جستارهایی در

یادبود هزاره جهانی شاهنامه)، به کوشش یاسرموحدر، تهران، پازینه با همکاری بنیاد فردوسی.

منهاج سراج، عثمان (۱۳۸۹). **طبقات ناصری**، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، اساطیر، ج ۱.

هروی، جواد (۱۳۷۱). **ایران در زمان سامانیان** (تاریخ سامانیان از آغاز تا سلطنت نصر دوم)، مشهد،

نشر نوند.

----- (۱۳۸۵). « شاهنامه فردوسی بازتاب گویایی از روزگار سامانیان»، پژوهش نامه تاریخ،

س ۱، ش ۴.

----- (۱۳۹۳). تاریخ سامانیان عصر طلایی ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر.

----- (۱۳۹۳): چهل داستان از تاریخ سامانیان، تهران، امیرکبیر.

----- (1999) «Ferdowsi, Abu'l- Qasem» Khaleghi – Motlagh, Djalal. (1999) –
i. Life. EIr. V. IX.

----- Le Strange, G. (1873). **The Lands of the Eastern Caliphate.** –
New York: Barnes Noble.

----- (2015) «Maksymiuk, K.» **The Pahlavi- Mehran Family Faithful** –
. MetamorphozBi ^{ИсТор} nr6» **Allies of Xusrō I AnōšīravānK**
. EIr. vol. III.» **Bahram VI Čōbīn**« Shabazi, A. Sh.(2012) –

